

## ترجمه فلسفه و فلسفه‌ورزی در ایران

در پاسخ به سه سؤالی که دربارهٔ کم‌وکیف ترجمهٔ فلسفه در ایران مطرح کردیم، چند تن از مترجمان و صاحب‌نظران به‌صورت گفت‌وگو نظرهای ارزشمندی ابراز کردند که در اینجا می‌آوریم.

**محمود حدادی:** کار ترجمه در انزوا انجام نمی‌گیرد، بلکه ذوق روز و خواست جامعه، آگاه یا ناآگاه، بر انتخاب مترجم اثر می‌گذارد. طی قرن‌ها تصور بدیهی جامعهٔ ایرانی از ادبیات خلاصه می‌شد در متون تهذیبی گلستان سعدی و ناصرخسرو، یا سخن فردوسی و غزل حافظ. با چنین عادتی نمی‌شد یک‌باره به روبرت موزیل یا توماس مان گذار کرد. امثال ذبیح‌الله منصور نقی محلل داشتند. از آن پس هم همیشه ذوق خوانندگان معیاری برای مترجمان بوده. به این ترتیب یک‌چند شیلر مطرح بود، یک‌چند هسه، سوايگ، برشت، دورنمات، و با ثبات بیشتری کافکا و روس‌های کلاسیک مانند تولستوی و چخوف.

بنابراین در زمینهٔ روایتگری، از دوران مشروطه نوعی تفاهم نانوشته میان مترجمان و خوانندگان به چشم می‌خورد. اما در ترجمهٔ متون فلسفی و زیبایی‌شناسی یا فلسفهٔ هنر شاید جای این تفاهم دوسویه خالی باشد. و اگر که مبدأ را ترجمه‌های فروغی بگیرید، کوشش ایشان پیروان زیادی هم نداشته؛ بازتاب زایندهٔ داخلی هم نداشته. آقای احسان طبری شارح بود، آن هم در تنگنای حزبی. جامعه‌شناسی بومی هم که غرب‌زدگی آل‌احمد را بار آورد. علت این رخوت شاید این باشد که ذوق ملی ایرانیان هنوز به عرفان تمایل دارد و نه به فلسفه. این است که طی این چندین دهه، دانش‌واژهٔ فلسفی یکدستی حاصل نشد که مفاهیمش به میان مردم بیاید و در جامعه محک بخورد و در زبان فارسی جا بیفتد. در محیط در بسته هم نمی‌شود واژه آفرید و انتظار داشت میان مردم فهمی را هم منتقل کند. پرسشی است مرسوم که آیا شعر ترجمه‌پذیر است؟ در ایران این پرسش بیشتر برای فلسفه جای طرح دارد. نیاز ملی به توفیق ترجمه خیلی کمک می‌کند... نیاز به فلسفه شاید بروز چندان پررنگی در ایران ندارد.

**ابوذر نجفی:** در پاسخ به این سؤال که در وضعیت کنونی ایران چرا باید فلسفه ترجمه کنیم؟ ابتدا باید پرسید چه وضعیتی و در چه حوزه‌ای مورد نظر است؟ طبیعی است که هر جامعه‌ای در هر حوزه‌ای و در هر بعدی وضعیتی متفاوت دارد. من وضعیت اکنون ایران را در سپهر

عمومی و به لحاظ قلمروهای متفاوت معرفتی فرهنگ، آشفته، درهم شده و آغشته به سیاست می بینم. یعنی، وقتی ایرانیان در سپهر عمومی می خواهند در خصوص امور عام گفت و گو به قصد مفاهمه و تبادل آراء و توافق داشته باشند، دچار سردرگمی و آشفته‌گی در گفت و گو می شوند. علت این سردرگمی که منجر به شکست گفت و گو و شادی اهل قدرت سیاسی می شود، همواره مخدوش بودن قلمروهای معرفتی انسان ایرانی است. حال، با توجه به این وضعیت، ناشران خصوصی و مترجمانی که دغدغه توسعه اجتماعی و تفاهم میان ایرانیان در حوزه عمومی را دارند، گریزی جز ترجمه کتاب‌های فلسفی غربی ندارند. چرایی ترجمه متن‌های فلسفی در این بن بست گفت و گو نهفته است. زیرا تنها فلسفه است که با زبان نقد و تفکر انتقادی قادر است مرزهای شناخت حوزه‌های فرهنگ را مشخص کند؛ یعنی، در حوزه‌های هنر، علوم تجربی و فناوری، دین و تاریخ و ادبیات. با مشخص شدن این مرزها است که با خردورزی و دوری از حوزه قدرت سیاسی، حوزه‌ها مستقل می شوند و گفت و گو موسع فرهنگی در آنها ممکن می شود. سیاست خودکامگی که مدام به ساحت فرهنگ تجاوز می کند، نقد می شود و توسعه سیاسی در کنار توسعه فرهنگی آغاز می شود.

**خزاعی فر:** جناب نجفی، می فرمایید فلسفه به دلیل کارکرد فرهنگی‌اش در جهت گشودن بن بست گفت و گو است که (ترجمه آن در ایران امروز) یک ضرورت به حساب می آید. ولی چه نوع فلسفه‌ای می تواند به گشودن این بن بست گفت و گو کمک کند و خود به مانعی دیگر در مسیر گفت و گو تبدیل نشود؟

**ابوذر نجفی:** به نظر من فلسفه فرهنگ. چون جدال سیاست با فرهنگ را در ایران دیروز و امروز، هم پای معضل عدم وجود تساهل دینی در میان حاکمان سیاسی در اروپای قرن هفدهم می بینم. ما در ایران، همان طور که آقای حدادی اشاره کردند، هم شاهد تحمیل عقاید صلب از بالا به فرهنگ هستیم و هم تحدید دلخواهی روشنفکران از پایین به فرهنگ! فلسفه فرهنگ در قرن بیستم اروپا پس از چرخش زبانی و انسان‌شناختی شکل گرفت. فلسفه فرهنگ نگاهی محدود یا دیدگاهی خاص نیست که باز خود منجر به مانعی برای گفت و گو شود، بلکه تلاشی است که ارزش‌های معرفتی ساحت فرهنگ را در گوناگونی آن مشخص کند. علم مقابل هنر و دین مقابل فناوری قرار نمی گیرد. مرزهای این حوزه‌های فرهنگی مشخص می شود تا امکان هم‌زیستی فکری این حوزه‌ها میسر شود. ذهن و فعالیت فکری آدمی به طیفی از شناخت‌های مختلف تجزیه و بررسی می شود تا امکان ترکیب آنها را بدون تناقض ممکن کند. آنچه الویت و اهمیت دارد فلسفه است و نه فیلسوفان! از فرم زندگی مرید و مرادی زمانی رها می شویم که مثلاً از معرفت‌شناسی بگوئیم و نه از فلان فیلسوف و نظریه پرداز نظریه‌ای خاص در معرفت‌شناسی. در ارتباط با دومین پرسش شما یا مکمل آن بهتر است از کدام

فلسفه‌ها الویت دارند، هم بپرسیم.

**رحمان افشاری:** ... علی که ما را به‌ویژه پس از انقلاب به‌سوی فلسفه کشاند، به گمانم هنوز باقی است، زیرا مسائل ما نه‌تنها حل نشده‌اند، بلکه حادث‌تر نیز شده‌اند. شاید اکنون دیگر نتوان مانند سابق تقابل سنت و مدرنیته را علت اصلی دانست، بلکه زمانه ما مفهوم دیگری طلب می‌کند، شاید بتوان مفهوم «نجات» را، به همان تعبیری که در شعر هلدلین آمده است، گویاتر و رساتر برای ضرورت روی آوردن به فلسفه و نیز ترجمه آثار فلسفی دانست. نجات چه چیز؟ نجات ایران، نجات زندگی و آدمیان، نجات آینده، حتی نجات سیاست، سنت، زبان. وضع کنونی چنان پیچیده است که درک آن بدون فلسفه و فلسفه‌ورزی و نیز اندیشیدن به راهی برای نجات اگر ممکن نباشد، بسیار دشوار است. درست به همین دلیل است که محدود کردن فلسفه و ترجمه آثار فلسفی به این یا آن فیلسوف، به این یا آن فلسفه نه عملی است نه مطلوب. عملی نیست، زیرا هرکس علایقی دارد: یکی علاقه‌اش به اخلاق است و به فلسفه اخلاق می‌پردازد تا به این پرسش کنونی ما پاسخ دهد که آیا اخلاق مستقل از دین ممکن است یا نه؟ آیا اخلاق بر دین مقدم است یا دین بر اخلاق؟ دیگری دغدغه‌اش فلسفه علم است، کسی دیگر فلسفه یونان باستان، و آن دیگری فلسفه معاصر فرانسه یا آلمان. نمی‌توان اینان را پند داد که به این یا آن فیلسوف، به این یا آن فلسفه پردازند. چنین کاری مطلوب هم نیست، زیرا ما را از ورود به سرسرای بزرگ فلسفه منع می‌کند و فقط یکی از اتاق‌های آن را برای ما می‌گشاید. بآنکه هر سه پرسش مطرح‌شده بسیار مهم‌اند، اما به گمانم پرسش اول و دوم تناسبی با فصل‌نامه مترجم ندارند، زیرا پاسخ به آن‌ها بیرون از حوزه ترجمه است که دغدغه اصلی مجله است. ازسوی دیگر این خطر وجود دارد که ترجمه آثار فلسفی را با فلسفه‌ورزی اشتباه کنیم و گمان بریم که ترجمه آثار فلسفی نوعی فلسفه‌ورزی است که چنین نیست. به نظر من فقط پرسش سوم مناسب طرح در مجله است که هنوز به آن نپرداخته‌ایم. می‌توان آن را به‌گونه‌ای بیان کرد که هم وضع موجود را نشان دهد هم وضع مطلوب را. مثال: آثار فلسفی را در دوران معاصر چگونه ترجمه کرده‌ایم و چگونه باید ترجمه کنیم؟

**خزاعی فر:** درباره اینکه دو سؤال اول به مجله‌ای درباره ترجمه مربوط است یا نه، اگر هدف غایی ترجمه را بحث درباره شیوه ترجمه بدانیم البته این موضوع خارج از حوزه ترجمه قرار می‌گیرد، ولی اگر از درون حوزه مطالعات ترجمه به‌عنوان یک حوزه بین‌رشته‌ای نگاه کنیم، و به سابقه امر در این حوزه توجه کنیم، بررسی رابطه میان فلسفه و ترجمه از این منظر خارج از حوزه قرار نمی‌گیرد، هرچند این سؤال‌ها را می‌توان از منظر فرهنگی و فلسفی نیز بحث کرد.

چرایی انتخاب یا عدم انتخاب کتابی خاص برای ترجمه در حوزه فلسفه سؤالی است که ما را به فلسفه مرتبط می‌کند و بررسی تأثیرات فرهنگی ترجمه‌ها نیز خارج از حوزه علائق این رشته نیست. و اتفاقاً با ملاحظه دو سؤال اول است که سؤال سوم معنی پیدا می‌کند. نقشی که قرار است ترجمه‌های فلسفی در فرهنگ مقصد ایفا کنند، نوع روش ترجمه آنها را نیز مشخص می‌کند. (یعنی در خلأ و بدون ملاحظه کارکرد متون فلسفی در جامعه مقصد نمی‌توان درباره روش ترجمه متون فلسفی صحبت کرد) به‌رغم همه این حرف‌ها، می‌پذیریم که این دو سؤال شایسته است که در مجله‌های فلسفی بحث شوند، گرچه متأسفانه نوعی ناآگاهی درباره ماهیت ترجمه در میان برخی صاحب‌نظران و مترجمان فلسفه وجود دارد.

**ابوذر نجفی:** من با نظر رحمان هم‌سو هستم که بین ترجمه آثار فلسفی و فلسفه‌ورزی باید تفاوت قائل شد و در نتیجه به طرح پرسش سوم در مجله مترجم بسنده باید کرد. اما برداشت من این است که مخاطبان مجله مترجم تنها مترجمان نیستند بلکه ناشران آثار مترجم هم هستند. از آنجاکه اهم کتب ترجمه‌شده فلسفی به همت ناشران خصوصی و با محدودیت‌های اقتصادی تهیه و منتشر می‌شود، طرح هر سه پرسش در مجله می‌تواند کمکی به خودآگاهی ناشران و اهل نشر باشد که کجا بودیم، کجا ایستاده‌ایم و به کجاها می‌توانیم برویم و این خدمتی است به برنامه‌ریزی ناشران. ☺